

نهایوند در دوره‌ی سلجوقیان (۵۹۰-۴۲۹ قمری)

از : دکتر عزیزالله بیات

یکی از سلاطین معروف سلجوقیان سلطان جلال‌الدین بن آلب ارسلان است. وی در آغاز کار با مشکلات زیادی روبه‌رو شد. لیکن بر اثر کاردانی و شایستگی وزیرش، خواجه‌نظام الملک تمام مشکلات یکی بعد از دیگری به نحو شایسته‌ای حل شد و ایران بار دیگر مرکزیت پیدا کرد.

دوره‌ی بیست‌ساله‌ی سلطنت ملک‌شاه (۴۸۵-۴۶۵ ق) اوج قدرت سیاسی دولت سلجوقی شمرده می‌شود. بدون تردید در دوران حکومتش «نهایوند» جزئی از قلمرو سلجوقیان بوده است. هرچند در اسناد و مدارک مربوط به سلسله‌ی سلجوقیان، به استثنای چند مورد مختصر، ذکری از آن به میان نیامده است، از جمله:

۱- به استاد مندرجات کتاب «النقض»، تألیف عبدالجلیل بن حسین قزوینی (حدود ۵۶۰ هجری قمری) مؤلف در ارتباط با اوضاع دینی ایران در قرن ششم هجری اظهار می‌دارد: «خراسان و ماوراءالنهر و بخشی از عراق در کلام «حنفی» و «معتزلی» بودند و آذربایجان تا مرزهای آناتولی و همدان و اصفهان و ساوه و قزوین مذهب «شافعی» داشتند».

سپس، ضمن اشاره به نحله‌های مختلف کلامی، متذکر می‌شود که نواحی لرستان و خوزستان و کرج و گلپایگان و بروجرد و نهایوند پر از مشبّه یا مجسمه است.

۲- ذکر دیگری که در دوران سلجوقیان در منابع مختلف از نهادند به میان آمده است سوء قصد به جان خواجه نظام الملک در نهادند است. درباره‌ی این حادثه بین مورخان وحدت نظر وجود ندارد. به هر حال شرح حادثه چنین است:

در اواخر سلطنت ملکشاه، خواجه نظام الملک پیرشده بود و بیش تر امور کشور توسط پسران متعدد و نزدیکان او اداره می شد. متأسفانه عمال وی با سوء استفاده از موقعیت خواجه نظام الملک، در قلمرو مأموریت خود غالباً از راه عدل و انصاف فاصله گرفتند و برای حل مشکلات کشور به زور متوسل شدند. در نتیجه ملکشاه از خواجه نظام الملک و نزدیکان او آزرده خاطر شد.

از سوی دیگر تعدادی از وزرای زیردست خواجه نظام الملک که وجود خواجه نظام الملک و پسرانش را مانع پیشرفت کار خود می دیدند آتش اختلاف بین شاه و خواجه را دامن زدند و پیوسته برای شکست کار خاندان نظام الملک تلاش کردند. با تمام این اوصاف و به رغم این آزرده‌گی خاطر، ملکشاه برای کوتاه کردن دست خواجه نظام الملک و نزدیکان او از کارها بنا به مصلحت مملکت و ترس از شورش، در عملی کردن نیت خود مردد بود. زیرا عده‌ی زیادی از سپاهیان وی از حامیان جدی خواجه نظام الملک بودند.

در سال آخر سلطنت ملکشاه بین حاکم شهر «مرو» که از نزدیکان سلطان بود با یکی از پسران نظام الملک، به نام شمس الملک عثمان، اختلافی به وجود آمد. ملکشاه برای رفع این اختلاف چند نفر را نزد خواجه نظام الملک فرستاد. هندوشاه نخجوانی مؤلف تجارب السلف در ارتباط با این حادثه چنین می گوید:

«ملکشاه ارکان دولت را پیش خواجه فرستاد و گفت به خواجه بگویید که اگر در ملک شریکی، آن حکم دیگر است و اگر تابع منی، چرا حد خویش نگاه نمی داری و

فرزندان و اتباع خویش را تأدیب نمی‌کنی، که بر جهان مسلط شده‌اند تا حدی که حرمت بندگان ما نگاه نمی‌دارند. اگر می‌خواهی که دوات از پیش تو برگیرند؟ ایشان به خدمت خواجه آمدند و پیغام ادا کردند. خواجه رنجیده و در خشم شد و گفت به سلطان بگویند که تو نمی‌دانی که من در ملک شریک توام و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای و نیز یاد نداری که چون سلطان شهید آلب ارسلان کشته شد چگونه امرای لشکر را جمع کردم و از جیحون بگذشتیم و برای تو شهرها بگشادم و اقطار مملکت را مسخر گردانیدم. دولت آن تاج به این دوات بسته است. هرگاه که این دوات برداری آن تاج بردارند.^۱

ملکشاه از جواب خواجه نظام‌الملک خشمگین گردید. در همین زمان از اصفهان به سمت بغداد حرکت کرد. نظام‌الملک نیز یکی از ملتزمین رکاب بود. تا این که در حدود صحنه‌ی کرمانشاه جوانی، در لباس صوفیان، برای تقدیم عرض حالی پیش خواجه آمد و خواجه را در دهم ماه رمضان سال ۴۸۵ هجری قمری کارد زد.

نظام‌الملک از اثر آن ضربت کارد در گذشت و چنین شهرت یافت که قاتل از فدائیان اسماعیلی بوده و به اغوای تاج‌الملک، یک از رقبای خواجه نظام‌الملک، مبادرت به این سوء قصد نموده‌است.

غلامان نظامیه و طرفداران خواجه نظام‌الملک این حادثه را به تحریک تاج‌الملک شیرازی و میل باطنی ملکشاه دانستند و کینه‌ی تاج‌الملک و سلطان را به دل گرفتند و تصمیم گرفتند در فرصت مناسب انتقام این حرکت را از آنها بگیرند.

محل دقیق این حادثه از موضوعاتی است که مورخان درباره‌اش وحدت نظر ندارند و در آثار خود از جاهای متعددی از جمله نهاوند نام برده‌اند. اظهارات مختلفی که در این خصوص نقل شده چنین است:

«میرخواند» چنین آورده است: «حسن صباح برای قتل دشمنان خود فدائیان تریب کرده بود. یکی از آنان در شب آدینه دوازدهم ماه رمضان سال ۴۸۵ ق. خواجه نظام‌الملک را در حدود نهاوند به ضرب کارد از پای درآورد. جسد نظام‌الملک را به اصفهان برده و در آن شهر به خاک سپردند.»^۱

«خواند میر» نوهی دختری «میرخواند»، حادثه را این‌گونه رقم زده است: «سلطان ملکشاه، به صوب بغداد در حرکت آمده، خواجه نظام‌الملک نیز از عقب روان شد و چون به نهاوند رسید یکی از فدائیان حسن صباح که او را ابوطاهر اوانی می‌گفتند به اشارت حسن صباح و صلاح‌دید تاج‌الملک در ماه رمضان سال ۴۸۵ کاردی به خواجه رسانید. روز دیگر آن وزیر عالی‌گهر به روضه‌ی رضوان خرامید. جسد آن جناب را به اصفهان برده به خاک سپردند.»^۲

«خواندمیر» مورخ اواخر قرن نهم هجری قمری تقریباً همان مطلب «میرخواند» جسد مادری خود را نوشته است، با این تفاوت که نام قاتل را نیز مشخص کرده است. «ظهیرالدین نیشابوری»، در این خصوص نوشته است: «ملکشاه از اصفهان به جانب بغداد حرکت کرد. چون به نهاوند رسیدند، فدایی [ای] نظام‌الملک را کارد زد هم به اغرا و اغوای تاج‌الملک، و او در آن حال پیر بود و سال از هشتاد گذشته.»^۳

۱- میرخواند، روضه‌الصفاء، تلخیص دکتر زریاب خویی، ج ۴، ۶، ۵، ص ۶۲۸، ۶۷۷

۲- خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۲، ص ۴۹۳

۳- ظهیرالدین نیشابوری، سلجوق‌نامه، ص ۳۳

«عظاملک جوینی» مورخ عالی قدر قرن هفتم هجری نیز آورده است: «شب آدینه دوازدهم رمضان سال ۴۸۵ به حدود نهاوند در منزلی که صحنه خوانند به شکل صوفی پیش محفّه (کجاوه) ی نظام الملک رفت که بعد الافطار در محفّه از بارگاه به خرگاه حرم می شد، کاردی بر او زد و نظام الملک از آن زخم شهید شد.»^۱

«راوندی»^۲ و «ابن اثیر»^۳ محل وقوع این حادثه را نهاوند یا حدود آن بدون تعیین محل دقیق ذکر کرده اند. «خواجه رشید فضل الله همدانی»^۴ و «ابن خلکان»^۵ و «حمدالله مستوفی»^۶ محل حدوث این واقعه را «صحنه» ضبط کرده اند، با قید این که این محل نزدیک نهاوند است.

به احتمال قریب به یقین، مراد ایشان همین صحنه ی امروزی در ده فرسنگی مشرق کرمانشاه بوده است. زیرا محل دیگری به این نام و نشان که نزدیک نهاوند هم باشد در هیچ یک از منابع معتبر وجود ندارد.

این محل نیز اگرچه تا نهاوند قریب پانزده فرسنگ فاصله دارد لیکن با تسامح می توان گفت نزدیک نهاوند است. «یاقوت حموی» جغرافیادان معروف قرن هفتم هجری، مقتل نظام الملک را در موضعی موسوم به فندیسجان از قرای نهاوند ضبط کرده

۱- عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۳، ص ۲۰۴

۲- راوندی، راحت الصدور، ص ۱۳۷

۳- ابن اثیر، الکامل، ج ۸، ص ۱۶۱

۴- خواجه رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۷۳

۵- ابن خلکان، وفيات الاعیان، ص ۱۵۷

۶- حمد اله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۴۳

است.^۱ «زکریای قزوینی» نویسنده و جغرافیادان معروف قرن هفتم هجری محل حادثه را قریه‌ی قیدیسجان دانسته است.^۲

از همه عجیب‌تر، هندوشاه‌نخجوانی مقتل را شهر بروجرد ضبط نموده است.^۳ و بنداری می‌نویسد نظام‌الملک در صحنه، محلی در فارس بر سر راه اصفهان به بغداد به دست جوانی دیلمی که از فدائیان اسماعیلی بود کشته شد.^۴

۳- از «نهادند» یک بار دیگر در زمان سلطان سنجر یاد شده است. وی که یکی از پسران سلطان ملکشاه بود، در مدت سلطنت خود (۵۵۲-۵۱۱ هجری قمری) در تاریخ دوازدهم جمادی الاول سال ۵۱۳ هجری در ساوه با سپاهیان محمود برادر زاده‌ی خود جنگید و به سختی او را شکست داد.

محمود به اصفهان گریخت. سنجر عازم همدان شد و به استناد قول «بنداری» نویسنده‌ی قرن ششم هجری از همدان به نهاوند رفت.^۵ پس از مرگ محمود، سلطان سنجر به قصد جانشین کردن ملک رکن‌الدین طغرل بن محمد به جای وی به عنوان سلطان عراق به ری عزیمت کرد و از طرف امرای عراق مورد استقبال قرار گرفت (۵۲۶. ق).

در ابتدا ملک مسعود بن محمد برادر سوم طغرل که از طرف خلیفه حمایت می‌شد علیه وی جبهه‌گیری کرد و مدعی سلطنت گردید و تا نهاوند پیش رفت. اما چون

۱- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۱۹

۲- زکریای قزوینی، آثار البلاد، ص ۲۷۶

۳- هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، ص ۲۶۶

۴- بنداری، زبدة النصره و نخبه العصره، ص ۲۸۲

۵- بنداری، زبدة النصره و نخبه العصره، ترجمه‌ی محمد حسین جلیلی، ص ۱۸۷

دریافت که عمویش سنجر در ری به سر می برد مقابله‌ی با وی را مصلحت ندید و به طرف آذربایجان عزیمت کرد و سپاه طغرل در تعقیب قوای مسعود، در راه آذربایجان، آن‌ها را تحت فشار قرار دادند. با رسیدن سپاه سنجر آن‌ها را مغلوب کردند و بدین ترتیب سلطان طغرل در سال ۵۳۶ ق. در همدان به تخت نشست.^۱

یادآوری این نکته ضروری است که بعد از مرگ ملکشاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵ ق) بین فرزندان او جنگ‌های داخلی بروز کرد. در نتیجه شعب دیگر خاندان سلجوقی در نواحی مختلف سر به استقلال برداشتند. از جمله سلاجقه‌ی کرمان و عراق و شام و روم. سلجوقیان عراق (۵۹۰-۵۱۱ ق) در عراق عجم و کردستان حکومت داشتند.^۲ پایتخت آن‌ها همدان بود و بدون تردید در این زمان نهادند جزء قلمرو سلاجقه‌ی غرب که پایتخت آن‌ها همدان بود، محسوب می‌شد.

آخرین فرد این شعبه، طغرل سوم است که در سال ۵۹۰ ق. مغلوب سلطان تکش خوارزمشاه و قتلغ اینانج شد و به این ترتیب شهرهای عراق عجم از جمله نهادند

ضمیمه‌ی قلمرو خوارزمشاهیان گردید. *م‌انسانی و مطالعات فرهنگی*
پرتال جامع علوم انسانی

- ۱- پروفیسور ابراهیم قفس اوغلو، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، ترجمه‌ی دکتر اصفهانی، ص ۳۲
- ۲- در اصطلاح جغرافیا نویسان قدیم اسلام، عنوان ناحیه‌ی کوهستانی در ایران که بعدها به عراق و عراق عجم مشهور شده است، این ناحیه از مشرق به کویر خراسان و از مغرب به آذربایجان و از شمال به البرز و از جنوب به عراق عرب، محدود بود. ولایت «جبال» شامل ماهین «ماه کوفه» و «ماه بصره» بوده است و در حقیقت تمام بلاد قدیم «ماد» را که در عهد فتوحات اسلامی به وسیله‌ی اعراب بصره و کوفه فتح شده بود در بر می‌گرفته است.